فهرست

[موضوع: اصول/حجیت خبر واحد 2](#_Toc158280803)

[پیشگفتار 2](#_Toc158280804)

[مقام اول: منطوق آیه 2](#_Toc158280805)

[مقام دوم: مفهوم آیه 2](#_Toc158280806)

[مقدمات بحث مقام دوم 2](#_Toc158280807)

[مقدمه اول: 2](#_Toc158280808)

[اشکال بر کلام شیخ 4](#_Toc158280809)

[اشکال اول 4](#_Toc158280810)

[جواب اشکال 5](#_Toc158280811)

[تقریر دوم 5](#_Toc158280812)

[تقریر سوم 6](#_Toc158280813)

[پاسخ فرمایش آیت‌الله خویی 7](#_Toc158280814)

[مقدمه پاسخ 7](#_Toc158280815)

# موضوع: اصول/حجیت خبر واحد

# پیشگفتار

بحث در اولین دلیل برای حجیت خبر ثقه و خبر واحد بود و آن عبارت بود از آیه شریفه سوره حجرات، آیه نبأ، **﴿یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا إِنْ جَاءَکُمْ فَاسِقٌ بِنَبَإٍ فَتَبَیَّنُوا أَنْ تُصِیبُوا قَوْمًا بِجَهَالَةٍ فَتُصْبِحُوا عَلَی مَا فَعَلْتُمْ نَادِمِینَ﴾**.[[1]](#footnote-1) در این آیه دو مقام از بحث وجود دارد؛

# مقام اول: منطوق آیه

مقام اول مربوط به منطوق آیه بود در منطوق آیه حدود ده مبحث مطرح شد و جمع‌بندی هم فی‌الجمله انجام شد و البته برخی از آن‌ها در ارتباط با مفهوم مطرح خواهد شد به عبارت دیگر بسیاری از این نکاتی که در منطوق آیه بحث شد در مقام مفهوم گیری و دایره مفهوم هم مؤثر است.

# مقام دوم: مفهوم آیه

که این مقام دوم بیشتر محل بحث است و مصب بحث ماست و در این مقام که لایه پنهانی آیه و مدالیل ثانوی آیه می‌خواهد مدنظر قرار بگیرد برای حجیت خبر واحد از جهات مختلف می‌تواند مورد توجه قرار بگیرد اولین محور همان مفهوم وصف بود. اولین محوری که در مقام دوم محل بحث قرار می‌گیرد مفهوم وصف است.

جمعی معتقدند به اینکه مفهوم وصف در آیه که فاسقٌ باشد مفید حجیت خبر ثقه یا خبر عادل است.

## مقدمات بحث مقام دوم

## مقدمه اول:

در مقدمه عرض کردیم این وصف دو اصطلاح دارد؛ یک اصطلاح خاص دارد مقابل لقب و یک اصطلاح عامی دارد که لقب و مفهوم لقب را هم می‌گیرد اینجا که وصف گفته می‌شود مفهوم عام مقصود است برای اینکه در آیه شریفه ما صفت و موصوفی نداریم، **﴿إِنْ جَاءَکُمْ فَاسِقٌ بِنَبَإٍ﴾** نگفته است ان جاءکم مخبرٌ فاسق، منبئٌ فاسق که فاسق وصف معتمد بر یک موصوفی باشد؛ وصف ابتدایی است، به این لقب گفته می‌شود.

اینجا که در آیه گفته می‌شود به مفهوم وصف تمسک شده است مقصود وصف به معنی الاعم است که شامل لقب هم می‌شود

ممکن است کسی بگوید اینجا وصف به معنای خاص است بر اساس این احتمال که بگوییم اینجا چیزی مقدر محذوف است، یعنی در واقع آیه این طور است؛ ان جاءکم مخبرٌ فاسقٌ بنبإٍ منتهی چون مخبر واضح بوده است حذف شده است اگر کسی این را بگوید وصف به معنای خاص هم می‌شود. چون وصف معتمد لازم نیست موصوف آن ذکر شود چون ممکن است موصوف آن مقدر باشد اگر کسی این را بگوید آن وقت بحث معنای خاص هم صدق می‌کند، منتهی اصل‌ عدم تقدیر است و ظاهر این است که چیزی مقدر نیست که محذوف قائل بشویم.

این دو احتمال اینجا وجود دارد که وصف می‌گوییم به معنای اعم است و اینجا لقب مراد است و ممکن است بگوییم وصف به معنای خاص است بر اساس اینکه محذوفی اینجاست، **﴿إِنْ جَاءَکُمْ فَاسِقٌ بِنَبَإٍ﴾** یعنی ان جاءکم مخبرٌ فاسق بنبإ آن وقت این مفهوم وصف به معنای خاص می‌شود و یک مقدار روان‌تر می‌شود برای اینکه خیلی اینجا مفهوم وصف را به کار می‌برند و بعضی تقریرها موصوفی را مدنظر قرار می‌دهند می‌گویند موصوف و وصفی وجود دارد که ممکن است بگوییم محذوف است. این محور اول از ناحیه مفهوم وصف یا لقب هست که تقریرهایی بر این مسئله وجود دارد.

تقریر اولی که ذکر شد از مرحوم شیخ در رسائل بود که در خود این تقریر ایشان هم دو تقریر هست که من فعلاً یکی را عرض می‌کنم.

۱- تقریری که اشاره شد این بود؛ اینجا خبری که از فاسق آمده است دو ویژگی دارد، یک ویژگی ذاتی و اصلی آن هست که این خبر است و ویژگی ثانوی و عرضی دارد که خبر فاسق است.

۲- اینکه در آیه شریفه وجوب تبیّن یا عدم حجیت مترتب شده است بر وصف عرضی، این هم نکته دوم که بر وصف عرضی مترتب شده است

نتیجه این دو نکته این است که این حکم وجوب تبیّن یا حکم‌ عدم حجیت مترتب بر وصف عرضی که شد دیگر نمی‌توان گفت در مطلق خبر هم این ویژگی وجود دارد. این ویژگی ناشی از وصف عرضی است و اگر این ویژگی در وصف ذاتی بود این قبیح بود که به وصف عرضی نسبت بدهیم. آقای خویی مثالی می‌زنند می‌گویند مثل اینکه کسی بگوید خون نجس است برای اینکه این خون ملاقات با بول پیدا کرد، این تنجس و نجاست را به خون نسبت بدهد به خاطر ملاقات با بول، این قبیح است برای اینکه خون ذاتاً نجس است در جایی که وصف ذاتی در یک نتیجه‌ای مؤثر باشد ذکر آن وصف عرضی قبیح است و لغو است.

وصف ذاتی اینجا خبر بودن است وصف عرضی خبر فاسق بودن است، اگر عدم حجیت برای مطلق خبر باشد، این قبیح است و لغو است که به فاسق بودن نسبت بدهیم. یعنی بیان فاسق در اینجا لغو و قبیح است و خلاف حکمت است. اگر این حکم تبیّن و عدم حجیت در مطلق خبر باشد، در خبر عادل هم باشد، برای چه گفته است فاسق خبر آورد حجت نیست و تحقیق بکن؟ این اسناد به امر ذاتی داشت ذکر امر عرضی لغو بود و وجهی نداشت.

بنابراین درست این است که ظاهر را بگیریم و بگوییم‌ عدم حجیت به دلیل فسق و فاسق بودن است آن وقت این مستلزم یک حصری از این استفاده می‌شود پس در خبر و انواع دیگر از خبر این‌ عدم حجیت نیست، یعنی حجیت است، یا وجوب تبیّن نیست، آن وقت که وجوب تبیّن نباشد، (مرحوم شیخ ادامه داده است) در غیر فاسق وجوب تبیّن نیست، حال که وجوب تبیّن نیست یعنی کنار گذاشته بشود؟ این معنایش این است که خبر عادل بدتر از خبر فاسق می‌شود، معنایش این نیست، بلکه معنا این است که بدون اینکه بررسی بکنی قبول کن.

خیلی فکر کردم که از کلام شیخ استفاده بکنیم که یک ویژگی اینجاست که غیر از مطلق وصف نهایتاً جوابی که خود ایشان می‌دهند می‌گویند این‌جور نیست این در واقع استدلال برای مفهوم وصف است. منتهی ممکن است کسی بگوید در این استدلال یک ویژگی در نفی حجیت است در وجوب تبیّن است، این در واقع غیر از این است که می‌گوید اکرم العالم، یا اکرم العالم العادل آنجا نمی‌گوییم مفهوم وصف دارد برای اینکه آنجا مفهوم اکرام یک چیزی است که شارع برای این موضوع سوار کرده است ولی در اینجا محمول‌ عدم حجیت و وجوب تبیّن برآمده از درون این موضوع است. این نکته‌ای است که می‌خواستم تأکید بکنم.

# اشکال بر کلام شیخ

منتهی اشکالی که بر این وارد شده است چند مطلب است.

## اشکال اول

اینکه این در حقیقت استدلالی است بر مفهوم وصف، در همه جاهایی که وصفی است این استدلال را می‌شود آورد، یا حتی لقب، می‌گوید اکرم العالم العادل آن جا می‌گوییم العالم العادل فاکرمه، (شرط هم نمی‌آوردیم که در مفهوم شرط نرویم فقط در وصف باشیم) آنجا کسی می‌گوید وجوب اکرام اسناد داده شده است و مترتب شده است بر عدالت، پس عدالت در این نقش دارد، پس در اصل انسان بودن یا مسلمان بودن یا عالم بودن آن ویژگی نیست، پس مفهوم هم آنجا درست می‌کنیم.

بنابراین اشکالی که خود شیخ هم در نهایت فرموده است، این است که این بیان شما اگر پذیرفته شود بیان خاصی در اینجا نیست، این یک بیان عامی است که در همه این مفاهیم می‌شود پیاده کرد. هر جایی که مفهوم لقب و وصف باشد این بیان را می‌شود آورد گفت این حکمی که مترتب بر این موصوف شده است بر وصف مترتب شده است که عرضی است نه بر ذات که مقدم بر آن است باید بگوییم این وصف دخالت در این دارد و وقتی این وصف نباشد پس این حکم هم نیست این را در مطلق مفاهیم می‌شود گفت و اگر این را بگوییم جواب شخص و سنخ است.

بنابراین اگر شما این دلیل را بپذیرید باید این را دلیل بر مطلق وصف و مفهوم برای مطلق وصف یا لقب قرار بدهید و این معلوم است که آنجا درست نیست به دلیل اینکه بین سنخ و شخص خلط کرد و بین عامل انحصاری و غیر انحصاری خلط کرد.

وقتی مفهوم پیدا می‌شود که بگوییم کل نوع این حکم و سنخ حکم وجوب اکرام به عادل گره خورده است نه این حکمی که اینجا بیان می‌کند بعد هم سنخ را بگوییم که منحصراً این عامل دارد، این سنخ حکم معلول انحصاری این عادل بودن است این دو چیز را اگر بپذیریم مفهوم درست می‌شود و هیچ کدام از این دو پذیرفته نشده است. با تفصیلی که در بحث وصف و لقب گفته شده است. این اشکالی است که آخر شیخ این را فرموده است، (که نسبتاً هم دقیق است و جنبه فنی هم دارد) می‌فرماید اگر پذیرفته شود این دلیل خاصی در این آیه و بحث خبر واحد نیست، این دلیل برای این است که وصف باید مفهوم داشته باشد، لقب باید مفهوم داشته باشد در همه اوصاف و القاب می‌گویید این علم یا عدالت آمده است و مبنا و موضوع وجوب اکرام قرار گرفته است پس وجوب اکرام مترتب بر این وصف عرضی است که اینجا هست نه در آن موصوف و مقسم، پس مفهوم درست می‌کنیم.

## جواب اشکال

جوابی هم که داده شده است این است که درست است این حکم برای این حکم عرضی است و ذاتی آن نیست ولی این با لحاظ دو مطلب دیگر باید باشد و آن دو مطلب دیگر این است که سنخ حکم اینجا مراد نیست، آن که در دلیل استفاده می‌شود شخص حکمی است که اینجا می‌خواهد مولا حکم خاصی را بر این موضوع سوار بکند اما این مقسم آن در احوال دیگر این حکمی به حیث دیگری دارد یا خیر؟ به آن کار ندارد.

ثانیاً باید انحصار باشد این فقط این حکم را ایجاد می‌کند، حتی اگر سنخ هم باشد کافی نیست، باید گفت این سنخ معلول فقط این عامل است، فقط عدالت است که حکم وجوب اکرام را آورده است و عامل‌های دیگر مؤثر نیست و اینها هر دو معونه زائده‌ای است که از کلام نمی‌شود استفاده کرد.

بنابراین تا اینجا اگر کسی بخواهد با این استدلال مفهومی را درست بکند درست نیست الا اینکه بگوید اینجا یک ویژگی است غیر از جاهای دیگر، از کلامی که خود شیخ ذکر کرده است با اقرار خود ایشان بیش از این چیزی استفاده نمی‌شود.

اما چند تقریر دیگری هست که ان‌شاءالله خواهیم گفت که بعضی از آن‌ها ممکن است کسی بگوید من قائل به مفهوم وصف به نحو مطلق نیستم، قائل به مفهوم لقب به نحو مطلق نیستم ولی اینجا یک خبری هست که الهام‌بخش مفهوم است که به این بعد خواهیم رسید.

این تقریر اول بود که شیخ می‌فرمود که این وصف عرضی که محور قرار گرفت باید مؤثر باشد و بنابراین حکم در جایی که به وصف عرضی نسبت داده شده است در خود آن ذات نیست و یک جوری مفهوم می‌شود و پاسخ هم آن است که گفته شد.

# تقریر دوم

این تقریر با مبانی آقای خویی سازگار است در باب مفهوم، در باب وصف با یک اضافاتی در مصباح الاصول به نحوی آمده است ولی آن که من عرض می‌کنم مقداری تقریر آن متفاوت است،

قبل از اینکه به این تقریر دوم بپردازیم در مقدمه این را اشاره بکنیم و آن این است که در باب وصف سه نظر از لحاظ اینکه مفهوم هست یا نیست وجود دارد.

۱- نظر غیر مشهور این است که وصف مفهوم دارد مطلقاً.

۲- نظر مشهور آن است که به هیچ نحو مفهوم ندارد اکرم العالم العادل این العادل چیزی در جنبه مقابل خود افتاده نمی‌کند فقط می‌گوید اینجا وجوب اکرام است، اینکه غیر عادل چیست؟ کاری به آن ندارد.

۳- نظر تفصیلی است که آقای خویی در بحث مفهوم فرموده‌اند، این نظر سوم تفصیلی این طور است که فی‌الجمله وصف مفهوم دارد و مرادشان این است که توضیح می‌دهند.

وقتی می‌گوییم اکرم العالم العادل وقتی می‌خواهیم بررسی بکنیم مفهوم داشتن عادل چیست؟ این است که اگر عادل نبود وجوب اکرام نیست، این دو مصداق دارد یکی اینکه در عالم بما هو عالمٌ وجوب اکرام نیست، یکی این که در تقسیمات خاصه دیگر عالم، یعنی عالم فقیه، عالم خدوم، اینها اقسام دیگر دارد، در آن‌ها نیست، آن‌ها که می‌گویند مفهوم ندارد یعنی این حکم برای عادل هست ولی در عالم چیزی نمی‌گویم. عالم بما هو عالم ممکن است اکرام داشته باشد و ممکن است نداشته باشد من می‌گویم عالم عادل اکرام دارد. ولی عالم بماهو هو ساکت است، نسبت به عالم خدوم، عالم فقیه، هم ساکت است.

پس کسی که می‌گوید مفهوم ندارد می‌گوید نه نسبت به عالم بما هو هو حرفی دارد بلکه ساکت است نه نسبت به اقسام دیگر و قیود دیگر حرف دارد بلکه نسبت به آن‌ها هم ساکت است.

آن هم که می‌گوید مفهوم دارد، همه اینها را می‌گوید عادل این حکم را دارد، اما عالم بماهوهو این حکم را ندارد، عالم فقیه هم این حکم را ندارد، همه را نفی می‌کند. این دو طرف وقتی می‌گویند مفهوم دارد یا ندارد هم مقسم بماهوهو را مدنظر دارند و هم انواع تقسیمات را. آن که می‌گوید مفهوم دارد همه اینها را نفی می‌کند و آن هم که می‌گوید ندارد می‌گوید هیچ کدام ندارد. این نظر اول و دوم است

# تقریر سوم

نظر سوم که آقای خویی دارد تفصیل بین این دو قسم است، عالم بماهوهو یا عالم فقیه یا عالم خدوم، اقسام را هم در نظر بگیریم به عنوان نوع دوم.

آقای خویی می‌گوید یک مفهوم میانه‌ای اینجا هست و آن مفهوم میانه این است که عادل را اینجا آورد، عالم بما هو هو را می‌گوید این حکم در آن نیست، اما ممکن است. نسبت به عالم خدوم، عالم فقیه ممکن است، آن‌ها را نفی نمی‌کند یعنی مولا می‌تواند دو وجوب اکرام داشته باشد یکی روی عالم عادل، یکی هم روی عالم خدوم، عالم فقیه، این جمله آن‌ها را نفی نمی‌کند یعنی خطابات خاصه با عناوین دیگر را نفی نمی‌کند، مفهوم ندارد، نسبت به آن شق دوم مفهوم ندارد اما نسبت به عالم بما هو هو را آقای خویی می‌گوید مفهوم دارد یعنی وقتی گفت اکرم العالم العادل این لغو است، لغو است که عالم بماهوهو وجوب اکرام داشته باشد حالا اینجا بگوید عالم عادل را اکرام بکن، این لغو است و لذا هر جا که وصف آمد یک مفهوم دارد و مفهوم آن چیست؟ این است که عالم بماهوهو طبیعت مقسمی، دیگر حکم وجوب اکرام راجع به آن ندارم.

ولی منافات ندارد اگر گفتم عالم خدوم، عالم فقیه را اکرام بکن با هیچ تنافی ندارد، آن‌ها را نمی‌زند.

پس در مفهوم که بحث می‌کنیم یک بار است عنوان موصوف بماهوهو، مقسمی بدون هیچ قید و شرط مدنظر قرار می‌دهیم. این حالت اولاً است.

حالت دوم آن است که آن مقسم در مقید به اقسام دیگر غیر از عادل مثلاً عالم خدوم، عالم فقیه.

تا قبل از آقای خویی آن که می‌گوید مفهوم دارد می‌گوید همه اینها را می‌زند، می‌گوید نه عالم بماهوهو این حکم را دارد و نه عالم‌های خاص این حکم را دارند و آن کسی که می‌گوید مفهوم ندارد می‌گوید هیچ کدام ندارد.

آقای خویی تفصیل قائل شدند فرمودند مفهوم دارد نسبت به مقسم بماهوهو، چون می‌گوید عالم عادل را اکرام بکن، معلوم می‌شود…

دلیل این است که در بیان شیخ آمده است، وصف عرضی که ملاک قرار داد معلوم می‌شود در آن موصوف و ذاتی این نیست.

اما این منافاتی ندارد که عالم فقیه یا عالم خدوم مدنظر مولا باشد و برای آن حکمی داشته باشد این نسبت به اقسام مقید ساکت است اما نسبت به مقسم بماهوهو ساکت نیست. این فرمایش آقای خویی است.

# پاسخ فرمایش آیت‌الله خویی

## مقدمه پاسخ

بارها در مباحث فقهی و اصولی گفته‌ایم و آن قاعده کلیه این بوده است که در بسیاری از جاها شارع احکامی دارد که از یک عناوین عامه‌ای شروع می‌شود تا عناوین خاصه، در وجوب یا حسن اکرام دیگران گفتیم شارع هم اکرام مطلق انسان را دارد یا ادله مطلق است. هم اکرام مسلمان، هم اکرام عالم، هم اکرام مؤمن، هم اکرام عادل، هم اکرام پدر و مادر، شارع در این خطاب اکرم العالم العادل، یا عادل تمام موضوع است یا ترکیب این دو است.

می‌گوید عالم عادل، وصف عدالت یا ترکیب این دو تمام مناط برای وجوب یا استحباب، برای حکم دارد اما این الان می‌گوید من کار ندارم ممکن است آن هم تمام مناط برای این داشته باشد اگر داشته باشد اینجا تأکد می‌شود و اگر نداشته باشد تأسیس می‌شود. نمی‌گوییم این فقط تأکد می‌گوید.

می‌گویم این عنوان عالم عادل موضوع برای وجوب یا استحباب یا هر حکم دیگری است اما اینکه این عنوان با یک وصف دیگری، موضوع هست یا نیست می‌گوید من اینجا درصدد آن نیستم، لغویتی نیست، اگر روی عالم بماهوهو حکمی مسانخ با این نباشد این تأسیس است و حکم جدیدی است و لغو نیست. اما اگر روی عالم بماهوهو یک حکم شبیه این باشد، این لغو است؟ ، تأکد است.

سؤال: شأن قید است

جواب: شأن قید می‌گوید این قید در نگاه من تمام موضوع برای این حکم است اما اگر این قید نباشد تمام موضوع نیست؟ ممکن است تمام موضوع باشد. گفته می‌شود چرا گفتی؟ برای اینکه این تمام موضوع است، اینجا تأکد می‌شود. الی ماشاءالله در واجبات و محرمات وجود دارد.

این نکته‌ای که از ذهن آقای خویی با همه عظمتی که دارد گویا از ذهنشان رفته و به این سمت رفته‌اند.

هر متکلمی می‌گوید اینجا این تمام موضوع برای من است، اما انحصار را قرینه می‌خواهد یا جمله شرطیه باید درست کرد بدون آن هرگز کار به چیزهای دیگر ندارد. می‌گوید لغو است اگر عالم بماهوهو بود. می‌گوییم چه لغوی؟ اصلاً خلاف حکمت است که شارع وقتی ببیند که در جایی دو مصلحت تأکدی و جمعی است هم عالم بماهوهو واجب الاکرام است و هم عادل بما هو عادل واجب الاکرام است، حتی ترکیب عالم عادل، لازم نیست من وجه باشد؛ اگر هر دو را نگوید اشتباه است.

می‌گوییم اکرام پدر و مادر بما هما والدین تمام ملاک را دارد که بگوییم اکرام لازم است یا تحقیر مفسده دارد حالا می‌بینیم والدینی که یک حق دیگری غیر از این هم دارند، والدین خوش‌اخلاق یا مؤمن هستند آن‌ها تمام ملاک را دارد به حیث که اگر اولی نبود این بود. باز هم این ملاک دارد باید این را بگوید و لذا تسلسل عناوینی که موضوع احکام می‌شوند از عام به خاص، الی ماشاءالله در شرع وجود دارد؛ از واجبات و مستحبات و مکروهات و محرمات و بیان یک قید در یکی از خطابات هرگز به این معنا نیست که این حکم در آن مقسم نیست، بلکه بسیاری در شرع این حکم در مقسم هم هست، اینجا جمع شده است تأکد پیدا شده است.

کلی بحث کردیم و گفتیم مثبتین حمل مطلق بر مقید نمی‌شود؛ دو احتمال دارد یکی را گفته است اکرم العالم یک جا گفته است اکرم العالم العادل، احتمال اول این است که عالم عادل مثالی از آن کل است، گفتیم این خلاف ظاهر است برای اینکه زیادة المبانی تدل علی زیادة المعانی اصل تأسیس است، گفتیم اصل این است که این مثال اکرم العالم نیست این خود مستقلاً ملاک مستقل دارد.

می‌گوییم چگونه هم مطلق ملاک باشد و هم مقید؟ می‌گوییم عیب ندارد یک جایی هم جمع شد تأکد است، این طبیعت قانون‌گذاری بشر است.

1. [سوره حجرات، آيه 6.](http://lib.eshia.ir//17001/1/516/6) [↑](#footnote-ref-1)